

عکس العمل حضرت موسی(ع) در برابر انحراف بنی اسرائیل

خداوند به حضرت موسی دستور داد که یک ماه در کوه طور مشغول عبادت باشد، در همین فاصله سامری از حس گرایی افراطی بنی اسرائیل سوء استفاده کرد و آنان را واداشت تا بتی که او ساخته بود را پرستش کنند.



خداوند به حضرت موسی دستور داد که یک ماه در کوه طور مشغول عبادت باشد، در همین فاصله سامری از حس گرایی افراطی بنی اسرائیل سوء استفاده کرد و آنان را واداشت تا بتی که او ساخته بود را پرستش کنند.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: قرآن کریم سرشار از قصص و گزارش های تاریخی مربوط به امت های پیشین و پیامبران آنان با هدف انتقال معارف و حیانی و هدایت انسان است. قصص قرآنی از نظر محتوا و هدف، شامل همه حکمت های نزول قرآن می شود و در این راه شیوه ای کارآمد است. از این رو قرآن داستان را برای اثبات وحی و نبوت، یگانگی خدا، هم ریشه بودن ادیان آسمانی و نیز برای بیم و نوید، نشان دادن نمودهای قدرت الهی، سرانجام نیک و بدی، صبر یا ناشکیبایی، سپاسگزاری یا سرکشی و دیگر اهداف رسالی، تربیتی و یا سنت های تاریخی و اجتماعی به کار می برد. قرآن با داستان روشن می کند که شیوه دعوت انبیا و ابزارهای به کار رفته در این راه همسان بوده است و امتها در برابر آنها به یک گونه واکنش نشان داده اند و پیش برنده ها و بازدارنده های گسترش دین، همانند بوده اند. قرآن در موارد گوناگونی بر این حقیقت تأکید داشته و به اشتراک پیامبران در موضوعات فراوانی اشاره کرده است. آنچه پیش رو دارید گزیده ای از سخنان آیت الله مصباح یزدی در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ ۳۰/۰۱/۱۳۹۶، مطابق با هجدهم محرم ۱۴۳۸ ایراد کرده اند:

محور بحث ما در مطالب اخیر داستان های اقوام گذشته و استفاده از نکته های عبرت آموز آنها بود. از نکات مربوط به داستان های بنی اسرائیل آغاز کردیم و به این جا رسیدیم که بنی اسرائیل بعد از غرق شدن فرعونیان و نجات یافتن از دست آن ها، به امر حضرت موسی علی نبی و آله و علیه السلام از مسیر سینا به طرف مسجد الاقصی حرکت کردند. در بین راه به تپه ای رسیدند که بت کده ای بر روی آن بود و کسانی در آن مشغول بت پرستی بودند. بنی اسرائیل نیز با دیدن این مناظر نزد حضرت موسی آمدند و گفتند: ما هم دوست داریم بتی بپرستیم؛ اجعل لنا الهة کما لهم آلهة. در جلسات گذشته درباره این داستان توضیحاتی دادیم.

قرآن و توجه به اولویت ها

بیان این نکته لازم است که قرآن کریم در بیان داستان ها همانند تاریخ نویسان نیست که جزئیات داستان را از آغاز تا انجام بیان کند. بالاتر این که گاهی خود قرآن اشاره می کند که در نقل این داستان اختلافاتی هست، ولی شما به این اختلافات کاری نداشته باشید و به این نکته درس آموزش توجه کنید. برای نمونه در داستان اصحاب کهف می فرماید: سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّايَعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَتَأْمِينُهُمْ كَلْبُهُمْ. می فرماید: این اختلافات در نقل وجود دارد، ولی شما به این ها کار نداشته باشید. تعداد اصحاب کهف هر چه باشد برای شما تفاوتی نمی کند. باید ببینید نکته ای که باید از آن استفاده کنید، چیست و به آن توجه کنید.

این مطلب را ممکن است به خود بیانات قرآنی هم سرایت داد. قرآن بیش از شش هزار آیه دارد و حتی آن هایی که تخصص شان تفسیر و علوم قرآن است نمی توانند درباره همه این آیات تحقیق و بررسی کنند. بنابراین ما در بحث های قرآنی نیز باید اولویت ها را در نظر بگیریم و این گونه نشود که عمری را صرف اقوالی کنیم که معلوم نیست کدام یک درست است و تأثیری در زندگی ما ندارد.

اربعین کلیمیه و امتحان بنی اسرائیل

سفر بنی اسرائیل از مصر به بیت المقدس مدتی طول کشید. در این مسیر یکی از قضایای مهم تاریخی که اتفاق افتاد، مسئله نزول تورات بود. مردم فهمیده بودند که خدایی هست و حضرت موسی از طرف خدا برای نجات شان مبعوث شده است. کمابیش هم ایشان را به عنوان بزرگ تر قوم و کسی که باعث نجات شان شده، قبول داشتند، ولی هنوز دستورالعملی رسمی و شریعتی برایشان نازل نشده بود. هنوز قومیت و وحدتی نداشتند تا مردم متفرقی که در گوشه و کنار شهرهای مصر زندگی می کردند و اکنون می روند تا قوم مستقلی بشوند و برای خودشان هویتی داشته باشند. خداوند متعال وعده داد که تورات را برای آن ها نازل کند که باعث هدایت شان باشد و راه زندگی را پیدا کنند.

ابتدا خداوند به حضرت موسی دستور داد که یک ماه در کوه طور مشغول عبادت باشد؛ وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً. [۱] در روایات

متعددی آمده است که این یک ماه، همان ماه ذی القعدة بود. وَأَثْمَمَتَاهَا يَعْشُرُ؛ آخر ماه خدای متعال به او فرمود ده روز دیگر نیز به آن اضافه کن. این ده روز همان دهه اول ذی الحجه است که در روایات ما برای عبادت در آن تأکید شده است و اذکار توحیدی و تهلیلات مخصوصی برای آن وارد شده و اصل اعمال حج نیز برای همین ده روز است. تقریباً بین محدثان اتفاق است که این چهل روز همان چهل روزی است که در اسلام نیز به نام «اربعین کلیمیه» معروف است و روایات و علمای بزرگ اهتمام خاصی به آن دارند. پس از آن چهل روز، خداوند متعال تورات را به صورت الواحی بر حضرت موسی نازل کرد. در همین ایام بود که خداوند از حضرت موسی پرسید: وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى؛ [۲] چرا شما زودتر آمدی؟ از قومت چه خبر؟ گفت: هُمْ أَوْلَاءَ عَلَيَّ أَثْرَى؛ [۳] آن ها هم پشت سر من هستند، می آیند. وحی شد که آن ها مورد فتنه و امتحان قرار گرفتند و سامری آن ها را گمراه کرده و بت پرست شده اند؛ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ. [۴] حضرت موسی از شنیدن این خبر خیلی ناراحت شد. الواح را برداشت و به طرف مردم برگشت. مکان استقرار بنی اسرائیل و فاصله آن ها از کوه طور دقیقاً مشخص نیست؛ البته شاید بتوان از آیه ۸۰ سوره طه استفاده کرد که از کوه طور خیلی فاصله نداشته اند، چون می فرماید: وَوَعَدْنَاكَمُ الْجَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ؛ در مسیری که می رفتند در طرف راست کوه طور ساکن شده بودند تا حضرت موسی برگردد.

حضرت موسی و معرفی جانشین

هنگامی که حضرت موسی می خواست به کوه طور برود جناب هارون را خلیفه خودش قرار داد و به او سفارشات کرد؛ وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ؛ [۵] شما جای من باش، دستوراتی که شما می دهید مردم باید اطاعت کنند. هم چنین مواظب باش کار این گروه به فساد نکشد و طوری نشود که وضع شان به هم بخورد و به جان هم بیفتند؛ اصلاح شان بده.

فتنه سامری

در این غیبتی که حضرت موسی داشت، سامری که از نزدیکان حضرت موسی بود و با ایشان نسبت فامیلی داشت، دست به کار شد. در روایات آمده است که او در جریان حضرت جبرئیل را سوار بر اسبی دیده بود و از آن جا که از آثار خارق العاده خاک پای این اسب باخبر بود مقداری از این خاک برداشته بود. وقتی غیبت حضرت موسی از سی روز گذشت، شایعه درست کردند که بنا بود موسی یک ماه بماند، الان بیشتر شد و نکند که رفته باشد؛ و سامری فرصت را غنیمت شمرد و گوساله ای درست کرد.

از آیات قرآن فی الجمله می توان استظهار کرد که بنی اسرائیل هنگام خروج از مصر طلاها و زیورآلاتی همراه شان بود. سامری گفت: این ها را بیاورید تا من برای شما بت قشنگی درست کنم. آن ها زیورآلات را آوردند و او با حرارت زیادی این ها را ذوب کرد و بالاخره به صورت گوساله ای در آورد. هم چنین آن خاکی را که از زیر پای اسب جبرئیل گرفته بوده بر آن طلاها پاشید، و این طلاها وقتی به صورت گوساله درآمد، صدای گوساله می کرد. درباره علت تولید این صدا نیز بین مفسران اختلاف است؛ برخی گفته اند: امری غیر عادی مثل سحر بوده است، اما برخی دیگر گفته اند: امری غیر عادی نبوده است بلکه سامری از قواعد فیزیکی استفاده کرده بود و گوساله را طوری ساخته بود که وقتی باد می آمد در آن می پیچید و صدایی شبیه صدای گوساله از آن در می آمد. این ها نیز از اختلافاتی است که در داستان ها نقل شده و روشن نیست که کدام درست و کدام نادرست است، اما استفاده ای که ما می خواهیم از بیان این داستان ببریم، متوقف بر دانستن این مطالب نیست.

سامری گوساله را ساخت و گفت: هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى؛ منتظر موسی نمانید! او رفت ولی این همان خدایی است که موسی می گفت. این هم خدای موسی است و هم خدای شما، همین را باید بپرستید. ببینید که چه صدایی می کند! ملت هم در مقابل این گوساله به سجده افتادند. در روایت آمده است که هفتاد هزار نفر در مقابل گوساله سجده کردند. جناب هارون آن ها را توبیخ کرد که دست بردارید، این کارها چیست که می کنید. خجالت بکشید. خداوند تازه شما را نجات داده است. اکنون حضرت موسی به کوه طور رفته است که برای شما تورات را که کتاب شریعت شماست بیاورد. آن وقت شما بت می پرستید؟! در پاسخ گفتند: لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى؛ [۶] ما از این رابطه دست برنمی داریم تا موسی بیاید و ببینیم که باید چه کار کنیم.

عکس العمل موسی در برابر انحراف

بالاخره حضرت موسی برگشت و دید که قومش مشغول پرستش گوساله هستند. او خیلی ناراحت شد. در قرآن آمده است؛ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضَبَانَ أَسِيقًا؛ [۷] وقتی برگشت بسیار ناراحت و غضبناک بود. مقداری با برادرش هارون صحبت کرد؛ هم چنین با مردم و خود سامری هم سخن گفت. به مردم گفت: أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ * يَنْسَمَا خَلْقُكُمْونِي؛ [۸] شما در غیاب من بد رفتار کردید و نصیحت های مرا فراموش کردید. این کارها چیست که کردید؟! من رفته بودم تورات را برای شما بیاورم. دستور خدا بود که در این ایام که ایام مقدسی بود، ده روز بیشتر بمانم و مشغول عبادت شوم.

به سامری هم خطاب و عتابی کرد. در بعضی از نقل ها آمده است که ابتدا در دلش این بود که سامری را به قتل برساند، اما وحی آمد که این کار را نکن. این بود که به او فرمود تو فقط حق داری که به مردم بگویی که با تو تماس نگیرند؛ إِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ؛ یعنی یک نوع تحریم و بایکوت؛ با هیچ کسی هیچ تماسی نداشته باشد و تا زنده هست منزوی بماند.

اهمیت جلوگیری از اختلاف

سپس حضرت موسی به سراغ حضرت هارون آمد. وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ؛ خیلی ناراحت بود. ریش حضرت هارون را گرفت کشید. مگر من درباره قوم به تو سفارش نکردم؟! چرا گذاشتی این ها بت پرست بشوند؟ قَالَ يَا ابْنَ أُمِّ لَآ تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِيَّايَ حَشِيئَتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي؛ [۹] گفت: برادر! من نصیحت شان کردم، ولی علت این که سختگیری نکردم و با آن ها خیلی برخورد نکردم، اطاعت امر شما بود. شما گفتید: لاتتبع امر المفسدين. کسانی می خواستند اختلاف ایجاد کنند و بنی اسرائیل را به جان هم بیندازند. من ترسیدم که وقتی شما برمی گردید بگویید چرا بین بنی اسرائیل اختلاف انداختی؟ از این رو صبر کردیم که خود شما بیاید و هر چه دستور می دهید عمل کنیم.

این داستان نیز جزئیاتی دارد که همان طور که در بعضی از مقاطع اشاره کردم، هم بین ناقلان اختلاف است و هم در تفسیر کلماتی که در قرآن درباره آن ها آمده است. از جمله این که آیا این داستان با داستان آن گروه از بنی اسرائیل که به حضرت موسی گفتند ما باید خدا را ببینیم، ارتباط دارد یا ندارد. این سوال از آن جا پیدا می شود که در سوره طه آمده است که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ عَذَابِكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ وَالسَّلْوَىٰ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدُ هَوَىٰ. در ادامه آیات خداوند از حضرت موسی می پرسد که تعجیل کردی و زودتر از قومت آمدی؟ و حضرت موسی پاسخ می دهد: قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أُتْرَىٰ وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ؛ مردم پشت سر من هستند، آن ها هم دارند می آیند. من زودتر آمدم برای این که بیشتر تو را خوشحال کنم. در سوره اعراف نیز این طور آمده است که قَالَ رَبِّ أَرْنِي أَنظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَن نَرَاكَ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي قَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا. [۱۰] حال این که آیا این درخواست رؤیت و تجلی خداوند بر کوه و از هم پاشیده شدن آن در همین جریان نزول تورات بوده یا از هم جدا بوده است، یکی دیگر از موضوعاتی است که بین مفسران، محدثان و مورخان اختلاف است و جواب روشنی هم ندارد، ولی یک نکته مشترک از این ها استفاده می شود که مصحح این است که ما درباره این داستان بیاندیشیم.

آفت حس گرایی

از مجموع این رفتارهای بنی اسرائیل و گفت و گوهایی که با حضرت موسی داشتند و حتی آن داستانی که در جلسات گذشته مطرح شد که از حضرت موسی درخواست بت کردند، به دست می آید که بنی اسرائیل دارای روح حس گرایی قوی ای بودند و باور غیر محسوسات برایشان سخت بود و حتی گاهی آن را انکار می کردند. حتی خدا را هم به صورت جسم می دانستند. البته از این مطلب تعجب نکنید! حتی در عالم اسلام نیز کسانی را داشته ایم که قائل به تجسم بوده اند. اکنون با زحمت علما، کتاب های کلامی و بحث های عقلی این مباحث برای ما حل شده است و گرنه سال های طولانی در صدر اسلام برای بزرگانی این شبهات مطرح بوده است. بنی اسرائیل نیز علی رغم دلایلی که پیغمبران برایشان آوردند، بحث هایی که کردند و آثار، شواهد و معجزاتی که در زمان برخورد با فرعونیان از حضرت موسی دیدند، به این آفت مبتلا بودند. حتی به حضرت موسی گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً؛ [۱۱] تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نمی آوریم. شاید قید جهره نیز تأکید بر آن است که حتماً باید با چشم مان ببینیم. اگر بگویی باید با دل ببینید قبول نداریم. تازه این سخن بعد از آن است که از فرعونیان نجات پیدا کردند و به حضرت موسی ایمان آوردند!

اهمیت آموزش مبانی اعتقادی

قرآن کتاب تاریخ نیست که ثبت حوادث کند. قرآن این داستان ها را با این تفصیل و با این تأکید نقل می کند تا ما عبرت بگیریم و توجه داشته باشیم که ضعف ایمان و معرفت ممکن است کار انسان را به جایی بکشاند که به کفار، مشرکان و حتی دشمنان اسلام ملحق شود. همه ما تجربه کرده ایم. بالاخره دینی را که داریم ابتدا در خانه از پدر و مادرمان یاد گرفته ایم. آن ها گفته اند: خدا این طور است، نماز بخوان! عبادت بکن! و کم کم ما هم اعتقادی پیدا کرده ایم. سپس گاهی درباره معجزات و کرامات پیغمبر اکرم، سیدالشهدا، حضرت ابوالفضل و ائمه علیهم السلام شنیده یا دیده ایم و ایمان مان تقویت شده است. گاهی انسان تصور می کند که این اعتقادش دیگر از بین رفتنی نیست؛ البته اگر تا آخر همین طور بماند، شاید اشکالی نداشته باشد؛ چون خدا هدایتش کرده و تا همین اندازه به خطا نرفته است؛ به خصوص اگر دستورات خدا را خوب عمل کرده باشد خدا نجاتش می دهد.

اما به خصوص در این روزگار وضع این گونه نیست. اولاً کل دنیا مثل یک خانه شده است. شخص امروز این جاست، فردا

آمریکاست، پس فردا شیلی و چین و ژاپن است. بالاتر، کتاب ها، روزنامه ها، فیلم ها و بالاتر از همه، این تلفن های همراه است که همه چیز در آن هست و افراد به وسیله آن با شباهت روبه رو می شوند. نوجوانی که هنوز اعتقاد درستی به مسائل دینی اش پیدا نکرده است، در معرض ابتلاء به این شباهت است. جوان های ما امروز هنوز به حد بلوغ نرسیده، از اطراف بر سر آن ها شباهت می ریزد. این است که مسئولان آموزش و پرورش، به خصوص پدر و مادرها باید سعی کنند که به فرزندانشان دست کم چند اعتقاد اصلی اصول دین را با دلایل محکم و البته به زبانی که متناسب با سن آن ها باشد بیاموزند و آن را پیگیری کنند تا خوب در اعماق قلب آن ها ثابت شود. نگوییم این ها همه مسلمان هستند، نماز می خوانند و روزه می گیرند. بسیار اتفاق افتاده که افرادی نمازخوان و روزه بگیر در سفری با کسی مواجه شده، کم کم گمراه شده اند؛ البته اکنون که دیگر به سفر هم احتیاج نیست، با چهار تا انگشت زدن فیلم تماشا می کنند، برخی از عوامل هم به آن دامن می زند. از جمله این که انسان نمی خواهد خیلی پایبند قیود باشد باشد و می خواهد آزاد باشد؛ بل پرید الانسان لیفجر امامه. این است که با استفاده از واژه های زیبایی مثل آزادی و دموکراسی می گویند یعنی انسان نباید آزاداندیش باشد و هرچه بخواهد فکر کند؟! یعنی نباید هر کتابی بخواند؟! آیا ما باید محصور باشیم و کانالیزه بشویم؟! امروز که دنیا این حرف ها را نمی پسندد. ما باید همه چیز را ببینیم و بشنویم! در نتیجه بدون این که اعتقادات اصلی اش استحکامی پیدا کند، در دام شباهت می افتد.

قرآن این داستان را بیان می کند تا ما بدانیم که جامعه ما نیز می تواند با چنین دردهایی مواجه شود، و پیشگیری کنیم تا کسی مبتلا نشود یا اگر کسی مبتلا شد، داروی متناسب با مزاج، زبان، و فهمش تهیه کنیم که گمراه نشود. این بار بر دوش کسانی که متصدی مسائل تعلیم و تربیت و ارشاد جامعه هستند (بنده و امثال جنابعالی) بیشتر سنگینی می کند. توجه داشته باشیم و اولویت ها یادمان نرود.

اهمیت مسئله رهبری

نکته دوم بیشتر جنبه عملی دارد. حضرت موسی می خواهد چهل روز از میان قومش برود و مشغول عبادت شود تا تورات را برای هدایت مردم دریافت کند و برگردد. در همین چهل روز برای خودش جانشین تعیین می کند؛ وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز وقتی برای غزوه هایی که رفت و برگشتشان طول می کشد به خارج از مدینه می رفتند، حتماً جانشینی برای خودشان در مدینه می گذاشتند. حضرت موسی چهل روز جامعه را بی رهبر نمی گذارد مبدا فسادی در جامعه رخ بدهد و موجب ضعف جامعه و انحراف و مفاسد دیگری شود. هنگامی هم که برمی گردد و می بیند مشکلی پیش آمده است، ریش او را می گیرد و او را توبیخ می کند که چرا گذاشتی این ها منحرف شوند! یعنی اولین مسئولیت را متوجه جانشین خودش می داند و می پرسد: چرا گذاشتی این ها منحرف شوند؟

جامعه ای که رهبر ندارد مانند گله گوسفندی است که شبان ندارد. هر لحظه ممکن است گرگ ها به آن حمله کنند و گوسفندانش را بدرند. این مسئله را نباید ساده گرفت. ریشه فسادهایی که در عالم اسلام از همان زمان وفات پیغمبر اکرم شروع شد و به شهادت سیدالشهدا علیه السلام و سپس به انحرافات دیگری که هنوز درگیر آن هستیم، انجامید، همین بود که مردم رهبر صحیح جامعه را نشناختند و از او پیروی نکردند. ما باید از این داستان یاد بگیریم اکنون که دست مان به امام زمان عج الله تعالی فرجه نمی رسد کسی که بیشترین شباهت را به ایشان دارد وظایف ایشان را بر دوش دارد. حتی اگر ما هیچ دلیل شرعی تعبدی برای اثبات این مسئله نداشته باشیم، روش های عقلانی که ما در فقه از آن استفاده می کنیم، این مسئله را اثبات می کند. برای مثال درباره موقوفه ای که واقف آن برای متولی اش شرایطی تعیین کرده است که اکنون تحقق پیدا نکرده، همه فقها گفته اند باید شبیه ترین فرد به متولی تعیین شده را پیدا کرد و کار را به دست او سپرد.

شرایط تصدی حکومت

رهبر دینی نیز باید شبیه ترین فرد به امام معصوم در شرایط تصدی حکومت باشد. اولاً دین را باید بهتر از دیگران بشناسد، ثانیاً باید توانایی مدیریت صحیح جامعه را داشته باشد و مصالح جامعه را بداند. صرف این که کسی بخشی از علوم اسلامی را بهتر از دیگران بداند، نمی تواند کار رهبر را انجام بدهد. باید اوصافی که باعث شد پیغمبر اکرم حضرت علی علیه السلام را به جای خودش تعیین کند شناخت، و شبیه ترین فرد به آن ها را برای تصدی این مقام پیدا کرد. ما متأسفانه در طول تاریخ زندگی اسلامی و تشیع مان آن طور که باید و شاید درست به این مسائل از نظر علمی نپرداخته ایم. همان طور که چون باور نمی کردیم که بتوان آن را در عمل اجرا کرد، کمتر به دنبال مصداق عملی اش رفته ایم. البته در گوشه و کنار گاهی بعضی از علما بوده اند که مثلاً به سلطانی اجازه می دادند که از طرف آن ها تصرف و مدیریت بکند. مثلاً شاه اسماعیل صفوی از محقق کرکی و فتحعلی شاه از شیخ جعفر کاشف الغطاء این اجازه را گرفته بودند و از آن جا که نمی گذاشتند خود این بزرگواران مدیریت کنند، آن ها به کسانی که تا حدی موافق بودند و سخن آن ها را گوش می کردند، وکالت یا اجازه می دادند که از طرف آن ها رهبری بکنند و این پست بدون تصدی نماند.

مسئله رهبری هم از نظر فکری و نظری مهم است و هم از نظر عملی. ما در حوزه‌ها هم باید مسئله را از نظر فقاقت و بحث‌های کلامی مربوطش دنبال کنیم و دیگران به خصوص نوجوانان را به جایگاه این مسئله در اسلام توجه دهیم، و هم در تشخیص مصداق صادقانه سعی کنیم تا کسی که اصلح است سر کار بیاید. در مسئولیت‌های بعدی هم همین اصل جاری است و باید سعی کنیم آن کسی که اصلح و انفع برای اسلام و مسلمین است متصدی کارها شود.

حفظ وحدت؛ مصلحتی اجتماعی

نکته سوم این مسئله مدیریتی است که حفظ وحدت جامعه و جلوگیری از ایجاد اختلاف و خونریزی بین مردم، خود یک مصلحت اجتماعی است. وقتی حضرت موسی به هارون می‌فرماید: چرا جلوی این‌ها را نگرفتی که بت پرست شوند، پاسخ داد: اِیُّی خَشِیْتُ اَنْ تَقُوْلَ قَرَقَتْ بَیْنَ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی؛ گذاشتم این وحدت محفوظ باشد و خود شما بیایید و درباره آن تصمیم بگیرید. یکی از زیرمجموعه‌های مسائل مدیریت در جامعه اسلامی این است که باید از اختلاف جلوگیری و وحدت مسلمان‌ها حفظ شود؛ البته در مسائل علمی و تحقیقی اگر در زمینه اختلاف نظرها بحث نشود، علم پیشرفت نمی‌کند و نابود می‌شود. هنر فقاقت ما همین نظرهای مختلفی است که بین علما و فقها مطرح می‌شود و درباره آن بحث می‌کنند. این باعث پیشرفت علم می‌شود ولی جای آن در مدرسه و در فضای سالم علمی و تحقیقی است.

وفقناالله و ایاکم ان شاءالله.

[۱]. اعراف ، ۱۴۲.

[۲]. طه، ۸۲.

[۳]. همان، ۸۴.

[۴]. همان؛ ۸۵.

[۵]. اعراف، ۱۴۲.

[۶]. طه، ۹۱.

[۷]. همان، ۸۶.

[۸]. اعراف، ۱۵۰.

[۹]. طه، ۹۴.

[۱۰]. اعراف، ۱۴۳.

[۱۱]. بقره، ۵۵.